

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در این بود که آیا کیفیت قبض روح بین مؤمن و غیرمؤمن فرق دارد یا خیر؟ و آیا شدائد موت عمومیت دارد؟ بگوئیم خود موت و حقیقت موت يك شدائد و گرفتاري‌هایی دارد، يك سختي‌هایی دارد به نحو عام، از انبياء گرفته تا غيرانبياء، همه این شدائد را باید متحمل شوند، چون خود حقیقت موت يك چنین خاصیتی دارد. اما بعد از آن گرفتاري‌هایی که وجود دارد به اختلاف درجات افراد مختلف بشود تا برسد به آن شدیدترین گرفتاري‌ها که مربوط به کفار و منافقین و مشرکین و ظالمین است.

قبلاً عرض کردیم که در قرآن نسبت به کفار، مشرکین و منافقین مسئله‌ی **يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ و ادبارهم** آمده، که ما باشیم و ظاهر آیه: ظهور در این دارد که غیر از شدائد اصلي موت، غیر از آن شدائدي که مربوط به ذات موت و حقیقت موت است و اضافهي بر آن این «يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ و ادبارهم» هست. اگر آن آیه 32 سوره‌ی نحل «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»، طبق آن بیانی که مشهور و از جمله مرحوم علامه رضوان الله علیه دارند که طيبين وصف براي خود متقين است، يعني متقين به صورت طيب از این دنیا می‌روند، اگر اینطور معنا کنیم نتیجه این می‌شود که برای خصوص مؤمن و توفی مؤمن از نظر کیفیت نزع روح در قرآن مطلبی بیان نشده. «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ» (سوره ق آیه 19).

برداشت نهایی که از این آیات می‌توانیم بفهمیم، ما باشیم و قرآن این است که موت حقیقتی دارد دارای شدائد و سکره، و این سکره و شدائد را همه می‌بینند، خود سکره به معنای شدت است، سکره الموت يعني شدة الموت، در مجمع البحرين سکره الموت را معنا می‌کند «أي شدة التي تغلبه و تغیر فهمه و عقله» یعنی موت که می‌آید يك شدائد ذاتي به همراهش دارد «وتغیر فهمه و عقله» این مربوط به همه است و نمی‌شود گفت که این در مورد مؤمنین و انبیاء وجود ندارد، این سکره مربوط به همه است.

مستی مصداق دارد، اینجا یعنی چیزی را نمی‌تواند بفهمد، نمی‌داند کجا وارد می‌شود، در يك حیران و تحیر عجیبی به سر می‌برد و این مربوط به همه است.

خود نزع روح يك حقیقتی دارد که ملازم با سختي است، مثل تب؛ تب يك حقیقتی دارد، چه در انسان مؤمن و چه در انسان کافر يك ناراحتی و يك گرمایش ذاتي در بدن به وجود می‌آورد، نمی‌توانیم بگوئیم تب در مورد انبیاء گرم نیست! حقیقتش این است، ظاهر آیه این است که «سکره الموت» یعنی موت سکره دارد و همه این سکره را خواهند دید.

پس نکته‌ی اول این شد که اگر طیبین در سوره‌ی نحل را به آن معنایی که گرفتیم، نتیجه‌اش این است که خدا هم نزع روح کفار و منافقین را بیان کرده و هم نزع روح مؤمنین را. اما طبق معنایی که مشهور و از جمله مرحوم علامه فرمودند، نتیجه این می‌شود که قرآن کیفیت نزع روح مؤمن را بیان نکرده، فقط گرفتاریهای کفار و منافقین را ذکر کرده، «یضربون وجوههم و ادبارهم» این يك. و دوم به عنوان يك قانون عام فرموده است که موت سکره دارد، آن وقت این «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» به کفار که می‌رسد علاوه‌ی بر سکره «یضربون وجوههم و ادبارهم» هست، یعنی برای آنها این دردها و عذاب‌های مضاعف، حالا در بعضی از روایات بود که با سَفُود به کَفَّار می‌زدند، آن هم وجود دارد. ولی خود سکره برای هر مؤمنی هست، البته ممکن است بگوئیم این سکره هم باز اختلاف درجه پیدا می‌کند، اختلاف مرتبه پیدا می‌کند، اما اینطور نیست که بگوئیم اصلاً يك موتی بدون هیچ سکره‌ای باشد، اگر بخواهد بدون سکره باشد اصلاً موت نیست، موت مقرون به سکره است، مثل اینکه می‌گوئیم ذاتی شيء قابل انفکاک از شيء نیست، اگر گفتیم سکره ذاتی موت است، مثل اینکه حرارت ذاتی تب است، نمی‌توانیم بگوئیم يك کسی تب دارد ولی بدنش حرارت ندارد.

نکته: در بعضی از روایات دارد که اینکه چشم میّت دَوران پیدا می‌کند می‌خواهد ببیند چه خبر است که به اطرافیان‌ش نگاه می‌کند که آنها را صدا بزند که همین اندازه هم قدرت پیدا نمی‌کند.

نکته‌ی علمی اینجا این است که آیا اگر در قرآن دارد که موت سکره دارد، روایتی دلالت کند بر اینکه مؤمن سکره ندارد، ما باشیم و آیات، آیه می‌گوید هر موتی سکره دارد، اگر روایتی بگوید مؤمن سکره ندارد، بحثی که می‌خواهم عرض کنم این است که آیا این بحث عام و خاص، اطلاق و تقیید که ما در اصول مطرح می‌کنیم، آیا بین این روایات هم این قانون جاری است یا نه؟ که متأسفانه در بحث عام و خاص در اصول، این بحث را مطرح نکردند. در اصول در بحث حجّیت خبر واحد؛ متأسفانه این بحث خیلی مطرح نشده، ولی ما در اصول‌مان بحث کردیم که آیا همانطوری که خبر واحد در باب احکام حجّیت دارد، خبر واحدی که به عنوان تفسیر برای آیات قرآن هست حجّیت دارد یا نه؟

برخی مثل مرحوم آقای خوئی قدس سره، مرحوم والد ما رضوان الله علیه و ما هم به تبع آنها، آنجا اثبات کردیم خبر الواحد حجّت اختصاص به خبر واحدی که يك حکم شرعی بیان کند ندارد، يك خبری اگر آمد يك آیه‌ای را معنا کرد، در تفسیر يك آیه‌ای هم وارد شد، این خبر هم حجّیت دارد. برخی مثل مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه مبنایشان این است که ادله‌ی حجّیت خبر واحد فقط خبر واحدی که احکام را بیان می‌کند شامل می‌شود اما خبر واحدی که آیه را بخواهد معنا کند شامل نمی‌شود. لذا اگر ببینید در تفسیر المیزان مرحوم علامه آیه را که می‌خواهد معنا کند اصلاً کاری به روایت ندارد، آیه را با خود قرآن معنا کند، آخرش که می‌فرمایند «بحث روائی» آن را به عنوان مؤید می‌آورد و به عنوان حجّت نمی‌آورد.

نظیر این بحث این است که اگر ما در قرآن دیدیم که قرآن می‌فرماید موت سکرات دارد؛ «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» حالا اگر بعداً روایتی پیدا کردیم که گفت مؤمن سکره ندارد، آیا این روایت می‌تواند مخصّص این آیه باشد یا نه؟ آیا آن قانون عام و خاص، آن قانون اطلاق و تقیید را می‌شود بین این گونه آیات و روایات پیاده کنیم که متضمن يك حکم شرعی نیست. یا اینکه نه، فقط قانون عام و خاص و اطلاق و تقیید در جایی است که حکم شرعی باشد. خود شما هم می‌دانید اصلاً بحث تخصیص، عمده‌ی ملاکش خود عقلا هستند، اگر يك کسی گفت همه‌ی این فرش‌ها را ببر و دو روز دیگر آمد گفت این فرش را ببر، عقلا می‌گویند این به عنوان مخصّص برای او واقع می‌شود. همین هم چه اشکالی دارد که ما در این مسائل اعتقادی ببائیم مطرح کنیم، اگر دیدیم يك روایتی - حالا باید ببینیم روایت وجود دارد یا نه - گفت مؤمن سکره ندارد، آدم مؤمن هیچ سکره‌ای ندارد، باید

آن را مقید قرار بدهیم و مخصّص برای همین آیه شریفه قرار بدهیم.

ببینید ما وقتی به روایات می‌رسیم، از برخی روایات استفاده می‌شود که همه دارای سکره هستند و این اختصاص به يك گروه خاصی ندارد. در همان آدرسي که آن روایات را عرض کردم، روایت بیست و دوم دارد «لَمَّا حَزَرْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْوَفَاةَ بِكِي» وقتی که امام حسن موقع وفاتشان رسید گریه کرد «فَقِيلَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَبْكِي وَ مَكَانَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَكَانَكَ الَّذِي أَنْتَ بِهِ وَ قَدْ قَالَ فِيكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَا قَالَ وَ قَدْ حَجَجْتَ عَشْرِينَ حَجًّا مَاشِيًّا وَ قَدْ قَاسَمْتَ رَبَّكَ مَالِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى النُّعْلَ وَ النُّعْلَ» سائل به امام حسن (ع) عرض کرد چرا گریه می‌کنی؟ اولاً آن شأن و مقامی که شما در نزد رسول خدا داری را همه می‌دانند، مطالبی که رسول خدا راجع به شما فرموده را همه می‌دانند، «الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» این دو. شما با پای پیاده 20 بار حج رفتی، «قَاسَمْتَ رَبَّكَ مَالِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» سه بار همه‌ی اموالت را در زندگی تقسیم کردی، چرا باز گریه می‌کنی؟ «فَقَالَ (ع) إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ لِحَوْلِ الْمَطْلَعِ وَ فَرَاغِ الْإِحْبَةِ» امام حسن می‌فرماید گریه‌ام برای آن فزع و گرفتاری‌های مطلع است، که حالا حول مطلع همان آخرت است، همان موقف قیامت است. چرا به آن می‌گویند مطلع؟ (یعنی مکان اطلاع) «الَّذِي يَحْصُلُ الْإِطْلَاعُ عَلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ» تا موت واقع نشود نمی‌توانیم به قیامت اطلاع پیدا کنیم. این حول مطلع به این معناست که خود موت يك حقیقتی است که برای انسان اطلاع بر قیامت به وجود می‌آورد و من از شدت او گریه می‌کنم! اگر حول مطلع را فقط بزنی به حساب و کتاب روز قیامت، دیگر ربطی به این بحث ما ندارد، اگر گفتیم حول مطلع؛ آنجایی که انسان از يك جای بلندی اطلاع پیدا می‌کند بر يك جای پائین، عرب می‌گوید مطلع. چون به وسیله‌ی موت آدم می‌فهمد که چه خبر است؛ بگوئیم خود موت يك حقیقت هولناکی دارد، این يك.

در روایت 47 این باب داستان خیلی جالبی را ذکر می‌کند؛ امام صادق (ع) می‌فرماید «إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ جَاءَ إِلَى قَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا» حضرت عیسی آمد کنار قبر یحیی علیهم السلام، «وَكَانَ سَأَلَ رَبَّهُ عَنْ يَحْيَى لَهُ» از خدا خواست که حضرت یحیی را زنده کند، «فَدَعَاهُ فَأَجَابَهُ وَ خَرَجَ إِلَيْهِ مِنَ الْقَبْرِ» دعا کرد و خدا هم اجابت کرد و یحیی از قبر بیرون آمد! یحیی به عیسی گفت «مَا تَرِيدَ مِنِّي» چه هدفی داشتی که من از قبر بیرون بیایم؟ «فَقَالَ أُرِيدُ أَنْ تُوَسِّنِي كَمَا كُنْتُ فِي الدُّنْيَا» می‌خواهم رفیقم باشی همانطور که در دنیا بودی، يك مدتی در کنارم باشی و دو مرتبه از دنیا بروی «فَقَالَ لَهُ يَا عِيسَى مَا سَكَنْتَ عَنِّي حَرَارَةَ الْمَوْتِ» عیسی هنوز گرفتاری‌های موت در روح و بدن من آرام نشده «وَ أَنْتَ تَرِيدُ أَنْ تَعِيدَنِي إِلَى الدُّنْيَا» تو دوباره می‌خواهی من را به دنیا برگردانی «وَ تَعُودُ عَلَيَّ حَرَارَةَ الْمَوْتِ» دوبرتبه حرارت موت را بچشم؟ یعنی حضرت یحیی گفته اینقدر خود موت سکره و شدت دارد که يك بار من چشیدم بس است، یعنی بسیار چیز هولناک و مشکلی است، آن هم مربوط به یحیی بن زکریا. «فَتَرَكَهُ فَعَادَ إِلَى قَبْرِهِ» گوش به حرف حضرت عیسی نداد و به قبر خودش برگشت. این معلوم می‌شود خود موت این چنین است.

مرحوم مجلسی اینجا يك بیانی دارند و می‌فرمایند «لَعَلَّ ذَوْقَ حَرَارَةِ الْمَوْتِ إِنَّمَا يَكُونُ بَعْدَ اسْتِمْرَارِ تَعْيِشٍ فِي الدُّنْيَا وَ عَوْدِ التَّعْلُقَاتِ» چرا موت حرارت دارد؟ چون در انسان تعلّقات زیادی هست و این نزع روح یعنی تمام این تعلّقات باید کنده شود. این عبارت که «مَا سَكَنْتَ عَنِّي حَرَارَةَ الْمَوْتِ» معلوم می‌شود آن زمان مدت زیادی گذشته بوده که نمی‌شود تاریخش را معین کرد که یحیی چقدر قبل از حضرت عیسی بوده، سال‌های زیادی بوده، ولی می‌گوید هنوز «مَا سَكَنْتَ عَنِّي حَرَارَةَ الْمَوْتِ» یعنی وقتی آدم وارد برزخ می‌شود مدت زیادی طول می‌کشد که حرارت الموت از بدنش خارج شود. این دو روایت هنوز مؤید این است که این قانون کلی است و این سکره مال همه است، جریان امام حسن مجتبی (ع) و جریان حضرت یحیی.

روایت نوزدهم از امام سجاد (ع) است؛ «قَالَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَشَدَّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ» شدیدترین

ساعات ابن آدم سه تاست: «الساعة التي يعاين فيها ملك الموت» این ابن آدم به اصطلاح ما طلبه‌ها دیگر نمی‌گوید چه کسی؟ هر کسی که ابن آدم باشد. «والساعة التي يقوم فيها من قبره والساعة التي يقف فيها بين يدي الله تبارك و تعالي فإما إلي الجنة و إما إلي النار» یکی وقتی انسان می‌میرد، یکی وقتی انسان محشور می‌شود، یکی هم آن ساعاتی که باید در پیشگاه خدا جواب بدهد یا به سمت بهشت می‌رود یا به سمت جهنم. «ثم قال» فرمود «إن نجوت يابن آدم عند الموت فأنت أنت و إلا هلكت» اگر هنگام موت تو نجات پیدا کردی عاقبتت خوب است، و الا اگر هنگام موت مشکل داشتی، هلاک شدی. «و إن نجوت يابن آدم حين توزع في قبرك فأنت أنت و إلا هلكت» اگر وقتی تو را دارند در قبر می‌گذارند نجات پیدا کردی أنت أنت، «و إن نجوت حين يحمل الناس علي الصراط فأنت أنت و إلا هلكت و إن نجوت حين يقوم الناس لرب العالمين فأنت أنت و إلا هلكت ثم تلي و من ورائهم برزخٌ إلي يوم يبعثون». حالا شاهد ما در این روایت این است که ابن آدم از شدیدترین ساعاتش است، یعنی باز سکره الموت هست ولو این انسان، انسان خوبی هم باشد این سکره الموت وجود دارد.

روایت هجدهم را هم ببینید «عن ياسر الخادم قال سمعت الرضا (ع)» امام رض(ع) فرمود «إن أوحش ما يكون هذا الخلق في ثلاثة مواطن» وحشت‌ترین زمان‌ها و مکان‌هایی که این مردم گرفتارش هستند سه موطن است «يوم يولد و يخرج من بطن امه فيرد الدنيا و يوم يموت فيعابن الآخرة و أهلها و يوم يبعث فيري أحكاماً لم يرها في دار الدنيا و قد سلم الله عزوجل علي يحيي في هذه الثلاثة المواطن و آمن روعته» فرمود سه جاست که انسان وحشت شدید دارد یکی آنجایی است که ملك الموت را مشاهده می‌کند، بعد می‌فرماید خدای تبارك و تعالي به يحيي بن زكريا را در این سه جا ایمن داد «فقال و سلامٌ عليه يوم وُلد و يوم يموت و يوم يبعث حيّ» که این را کنار آن روایتی بگذاریم که راجع به حضرت عیسی و يحيي بود، خدا با اینکه به حضرت يحيي ایمن داده، آن روزی که متولد شده، آن روزی که می‌میرد و آن روزی که مبعوث می‌شود، در این سه جا او را ایمن از هر گرفتاری قرار داده، مع ذلك حضرت زهرا گفت نه، «ما سكنت عني حرارة الموت».

باز راجع به خود حضرت عیسی هم هست «وقد سلم عيسى بن مريم عليه السلام علي نفسه في هذه الثلاثة المواطن فقال والسلام علي يوم ولدت يوم اموت و يوم ابعث حيّ» این هم يك روایت دیگر، که این روایات دلالت بر این دارد که خود موت گرفتاری ذاتی دارد و اینطور نیست که موت برای بعضی افراد اصلاً گرفتاری نداشته باشد. موت يك سكره‌ي ذاتي دارد.

در روایت سی و نهم از پیامبر(ص) هست «من صام من رجب أربع و عشرين يومه» 24 روز از ماه رجب را اگر کسی روزه بگیرد «فإذا نزل به ملك الموت تراء له في سورة شاب» ملك الموت را در صورت يك جوان می‌بیند «عليه حلّة من ديباج اخضر» تا می‌رسد به اینجا «و بيده قدحٌ من ذهب مملو من شراب الجنان فسقاه إياه عند خروج نفسه يهون عليه سكرات الموت» یعنی این کسی که 24 روز از رجب را روزه می‌گیرد، ملك الموت می‌آید يك شرابی از بهشت به او می‌دهد و سكرات را بر او آسان می‌کند نه اینکه باز سکره ندارد. آن امانی هم که در آنجاست به این معناست که باز يك مقدار آسان می‌کند ولي در ذاتش باز آن سکره وجود دارد، چند تا روایت دیگر هم هست که باید بررسی اجمالی کنیم و نتیجه بگیریم.

و صلّي الله علي محمد و آله الطاهرين